

## درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/12/13

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح/نکاح منقطع

در جریان «ارث زوجه منقطعه» چهار قول بود که قول اول منسوب به قاضی «ابن البرّاج» بود [1] و خلاصه ادله‌ای که خود ایشان ارائه کردند یا از طرف ایشان اقامه شده است گذشت و نقد آنها هم گذشت. بعضی از آقایان که سعی آنها مشکور، زحمتی کشیدند و روشن کردند که این ادله‌ای که اقامه شده است از خود قاضی «ابن البرّاج» نیست؛ متاخرین و بعد از اینکه ایشان رحلت کردند این ادله را از طرف ایشان اقامه کردند. مرحوم بروجردی (رضوان الله تعالی علیه) یکی از میراث‌های پُربرکتی که داشتند همین بود که سعی کردند حوزه علمیه به آن متون اصلی دسترسی پیدا کند. این الجوامع الفقهیه را غالب طلبه‌ها به برکت هدایت ایشان فراهم کردند که فرمودند حرف قدما خیلی اثربخش است؛ چون نزدیک‌تر به عصر عصمت‌اند و ادله آنها هم مطمئن‌تر است و شما حرف‌ها را از خود آن صاحبان کتاب اصلی تلقی کنید. این بود که الجوامع الفقهیه تهیه شده برای اینکه فرمایشات را از خود قدما بشنویم.

این زحمتی که کشیده شده است ثابت کردند که در نوشته‌های خود قاضی «ابن البرّاج» این‌گونه از ادله نیست. اما قدما شاگردان فراوانی هم داشتند، گاهی مطالب و ادله را در حوزه‌های درسی می‌گفتند، بعد هر کدام از آن شاگردان گوشه‌ای از آن ادله را مطرح می‌کردند، این می‌شد ادله قول مختاری که «ابن البرّاج» گفته است؛ بعد کم‌کم رسید به شهید ثانی که اینها را جمع‌آوری کرده است. این‌طور نبود که حالا از خودشان بدون اینکه هیچ ارتباطی با صاحب این قول داشته باشد گفته باشند. به هر حال اینها حوزه تدریس داشتند، شاگردان فراوانی داشتند و در درس مطالب را با ادله ارائه می‌کردند؛ منتها در نوشتن، آن روزها چون سهل نبود به صورت متنی می‌نوشتند. این تحقیق کار خوبی است؛ البته اگر تتبع بیشتری شود شاید نتایج بهتری بدست بیاید.

اما اینکه بعضی از آقایان پیشنهاد دادند که ما فرمایش مرحوم آخوند را - صاحب کفایه - درباره تحریف قرآن کریم مطرح کنیم، این یک امر لازمی است و تکمیل اصول به همین حرف‌هاست و حضور قرآن کریم هم به این است که «اصول» یک مقداری پویاتر شود و حرمت قرآن کریم را هم بهتر بداند. مرحوم آخوند صاحب کفایه می‌دانید که همه ما در کنار سفره این شیخ مشایخ نشستیم، ما اولین درسی که از قوانین داشتیم از شاگردان مرحوم آخوند استفاده کردیم، از همان روزهای اول ارادت علمی به این بزرگوار داشتیم و این شیخ مشایخ همه ما حوزویون است؛ برای اینکه بعدها مرحوم آقای نائینی و دیگران که آمدند شاگرد ایشان بودند و بعد از آقای نائینی هم که مسلم است.

مرحوم آخوند (رضوان الله تعالى علیه) یک توفیقی پیدا کرد که توانست بسیاری از مراجع ممتاز را او بپروراند؛ مرحوم آقا سید ابوالحسن، مرحوم آقای بروجردی، مرحوم حاج آقا حسین قمی، اینها یک مرجعیت جهانی داشتند و انسان وقتی این آقایان را زیارت می‌کرد در کمال آرامش می‌توانست بگوید که او نائب امام (سلام‌الله‌علیه) است، اینها این‌طور بودند. مرحوم آخوند (رضوان الله تعالى علیه) در مقصد ششم که مربوط به حجیت امارات چه شرعی چه عقلی، از قطع و ظن و اینهاست، فصلی را دارند به عنوان «فصل فی حجۃ الطواهر» که ظاهر حجت است. [2] مستحضری «اصول» را عقل دارد اداره می‌کند، «اصول» با قرآن یا با روایات اداره نمی‌شود. چندتا قاعده فقهی است که به «اصول» راه پیدا کرده است؛ مانند قاعده تجاوز و قاعده فراق و استصحاب و مانند اینها که سبقه فقهی اینها بیش از سبقه اصولی است، وگرنه شما جلد اول کفایه را ببینید از اول تا آخر نه آیه می‌بینید نه روایت؛ امر چیست؟ نهی چیست؟ مرّة چیست؟ فور چیست؟ تراخی چیست؟ مفهوم چیست؟ منطوق چیست؟ نهی چیست؟ اجتماع امر و نهی چیست؟ تا آخر. این «اصول» را عقل دارد اداره می‌کند؛ بنای عقلا این است و شارع ردع نکرده است، پس می‌شود حجت. البته مستحضری «اصول»، علم اصالی نیست، علم آلی است؛ یعنی آلت است، فنّ فهم است. ما اگر بخواهیم قرآن و روایات را بفهمیم با همین ذوات می‌فهمیم؛ کلیمی بخواهد تورات را بفهمد با همین ذوات می‌فهمد؛ مسیحی بخواهد انجیل را بفهمد با همین ذوات می‌فهمد؛ آن لائیک و الحادی و کمونیست بخواهد آن مانیفیست بلشویکی را بفهمد با همین ذوات می‌فهمد. این علم «اصول» فنّ است مانند منطق است؛ در منطق کسی بخواهد استدلال کند باید بگوید «الف»، «باء» است و «باء»، «جیم» است، پس «الف»، «جیم» است. حالا می‌خواهد ادیب باشد بگوید این فاعل مرفوع است، می‌گوید زید فاعل است، فاعل مرفوع است و این فاعل است. می‌خواهد طبیب باشد می‌گوید این فلان بیماری است و این بیماری درمانش فلان داروست، باید این دارو را بدهیم. صنعتگر باشد این‌طور است، اینها فنّ هستند، فنّ فهم هستند، این‌طور نیست که این جزء علوم دینی باشد. الان شما این جلد اول کفایه را ببرید چین و ژاپن و مانند آن برای اینها ترجمه کنید، خیلی خدا را شکر می‌کنند که کیفیت فهم متون را شما بهتر یادشان دادید؛ چون این‌طور بعید است که آنها این‌قدر درس خوانده باشند. این یک فنّی است، منتها این فنّ نباید به آن اصول اولیه ما آسیب برساند. شما در تمام این دو جلد کفایه یک آیه پیدا نمی‌کنید که اصلی از اصول به قرآن وابسته باشد که بارها به عرضتان رسید اگر کسی اصلاً در تمام مدت عمر قرآن را ندیده است؛ مسلمان‌اند، خانواده اسلامی‌اند؛ منتها انسی با قرآن نداشتند و اگر پشت کتاب نوشته نباشد قرآن کریم، او نمی‌تواند تشخیص بدهد که این قرآن است؛ البته به قرآن معتقد است و مسلمان است. او می‌تواند بیاید حوزه قم درس بخواند، رسائل بخواند، کفایه بخواند، استاد کفایه شود، خارج کفایه را هم بگوید، ولی در تمام مدت عمر اصلاً قرآن را ندیده؛ چون دو آیه در بحث حجیت خبر واحد هست، آن هم «تجهیزاً للذهان» برای رد کردن، ما هیچ محقق اصولی نداریم که حجیت خبر واحد را با آیه «نبا» [3] [4] و «نفر» [5] [6] درست کرده باشد؛ حالا اشکالش یا «مما یمكن الذَّب» است یا «مما لا یمكن الذَّب» است، اینها را برای «تجهیزاً للذهان» ذکر می‌کنند؛ وگرنه دلیل حجیت خبر واحد این است که بنای عقلا به این است که خبر موثق یا «موثوق الصدور» به آن اعتنا می‌کنند، شارع هم رد نکرده، همین‌طور هم حرف زده است، می‌شود حجت؛ پس این جلدین کفایه به هیچ وجه به قرآن کریم وابسته نیست. همین را کلیمی می‌تواند در تورات استفاده کند، مسیحی می‌تواند در انجیل استفاده کند، آن لائیک و مانند آن می‌توانند در آن مانیفیست‌های غیر دینی‌شان استفاده کنند. این «اصول» آیین فهم متن است، ما نباید این را به حساب «فقه» بیاوریم، «فقه» قدم به قدم آن

نور است؛ «قال الله، قال رسول الله»، «قال الله، قال رسول الله»، «قال الصادق، قال الكاظم (صلوات الله عليهم)»، حساب «فقه» جداست، «فقه» علم اصالی است نه آلی، نور در نور است؛ برخلاف علوم دیگر.

بنابراین ارادت همه حوزویان نسبت به مرحوم آخوند، این «مما لاریب فیه» است. «اصول» را هم ما باید بدانیم که فنّ فهم است؛ یعنی چگونه حرف را بفهمیم؟ مانند منطق که چگونه فکر بکنیم؟ این کاری به اسلام غیر اسلام ندارد. بخواهید قرآن را بفهمید راه آن این است، بخواهید تورات را بفهمید راه آن این است، بخواهید انجیل را بفهمید راه آن این است، بخواهید مانیفیسست کمونیست‌ها را بفهمید راه آن این است؛ عام و خاص دارند، تبصره دارند، مطلق و مقید دارند، تعارض نص و ظاهر دارند، تعارض ظاهر و اظهر دارند.

مرحوم آخوند (رضوان الله تعالی علیه) در فصل «حجیت ظواهر» فرمودند به اینکه ظاهر کلام شارع حجت است. بنای عقلا بر این است که اگر کسی کتابی نوشت یا حرفی زد یا سندی تنظیم کرد، ظاهر آن حجت است. در شرق عالم یا در غرب عالم، قباله‌ها، اسناد، وصیت‌نامه‌ها، اقرارنامه‌ها، معامله‌نامه‌ها، تجارت‌نامه‌ها، فروش‌نامه‌ها؛ تمام این نامه‌ها و اسناد و مدارکی که هست ظاهر آنها حجت است. «حجیت ظاهر» در شرق و غرب عالم یکی است، همه می‌گویند ظاهر حجت است، این چنین نیست که حالا ما به یک روایت رسیدیم مشکل داشته باشیم. ایشان می‌فرمایند که این شبهه در آن نیست که ظواهر حجت است.

بعد از اینکه مقدمه تقریباً یک صفحه‌ای را فرمودند، می‌رسند به اینکه ظاهر قرآن هم حجت است، ظاهر روایت هم حجت است. درباره حجیت ظاهر قرآن، برخی‌ها نقد کردند از این اخباری‌ها و مانند آن؛ پنج شش وجه اقامه کردند که ظاهر قرآن - معاذالله - حجت نیست، یا به دعوای اینکه فهم قرآن مخصوص اهل بیت (علیهم‌السلام) اند که عدل قرآن‌اند، یا به دعوای اینکه چون محتوای خیلی بلندی دارد درک آن آسان نیست، یا قرآن مشتمل بر متشابه و محکّمات است و این متشابه دامنگیر است، یا اینکه ظاهر گرچه ذاتاً متشابه نیست؛ ولی در اثر اینکه تخصیص‌های فراوان، تقییدهای فراوانی آمده است ما علم اجمالی داریم که ممکن است این ظاهر اراده نشده باشد، یا تفسیر قرآن به رای نهی شده است، پس نمی‌شود قرآن را با فکر خودمان معنا کنیم. مرحوم آخوند (رضوان الله تعالی علیه) بعد از شمارش این گونه از وجوه، می‌فرماید این نزاع طبق بعضی از مبانی صغروی است، یا طبق بعضی از مبانی کبروی است و همه این دعوای فاسد است.

اما اینکه گفتند فهم قرآن کریم مخصوص اهل بیت (سلام‌الله‌علیها) است، این یعنی حقیقت قرآن، کُنه قرآن «بتمامه»، «محکّماته» و «متشابهاته» و «مبادیه» و «اصوله»، کُنه آن بله؛ اینها چون عدل قرآن‌اند مخصوص آنهاست؛ نه ما موظف هستیم چنین علمی را پیدا کنیم، نه مقدور ماست و نه محل بحث ما، درباره کُنه قرآن کسی بحث نمی‌کند. اما اینکه گفتید مشتمل بر مضامین عالیّه است، بله آن مضامین عالیّه که در دسترس ما نیست، مورد تکلیف ما هم نیست؛ چون قرآن کریم مانند یک طناب آویخته است که فرمود ما قرآن را نازل کردیم، نه یعنی آن‌طوری که باران را نازل کردیم؛ باران را نازل کرد یعنی به زمین انداخت، قرآن را نازل کرد یعنی به زمین آویخت، نه انداخت. این قرآن یک حبل متینی است، پایین این قرآن «عربی مبین» است و بالای قرآن «علی حکیم» است که در آغاز سوره مبارکه «زخرف» مشخص کرده است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [7] که این مضمون در اول سوره مبارکه «زخرف» هست، بعد دارد: ﴿وَإِنَّ فِيْ أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٍ﴾؛ [8] یعنی همین حبل آویخته که ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾؛ [9]

نه انداخته! این حبل آویخته پایین آن که در دسترس شماسست و مورد تکلیف شماسست «عربی مبین» است، بالای آن «علی حکیم» است، و پیغمبر (صلوات الله و سلامه علیه) و کسانی که به مثابه جان پیغمبر هستند و عدل قرآن اند، اینها مشمول آن آیه دیگر هستند که «وَ اِنَّكَ لَتَلْقٰى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» [10] بالای آن که مورد نیاز عادی ما نیست و مورد تکلیف ما نیست، محل بحث ما هم نیست؛ اما «عربی مبین» که کاملاً قابل فهم است.

اما اینکه گفتید نباید به متشابه مراجعه کرد، بله ما به متشابه بدون محکمت مراجعه نمی کنیم؛ اما ظواهر جزء متشابهات نیستند.

اما اینکه گفتید علم اجمالی داریم به طرّو تخصیص، این علم اجمالی بعد از فحص منحل می شود. ما فحص می کنیم آنچه که تخصیص پیدا کرد از آنچه که پیدا نکرد، آنچه که تقیید پیدا کرد از آنچه که تقیید پیدا نکرد، اینها مشخص می شود.

اما تفسیر به رای معنای آن این است که کسی بدون ضابطه، بدون قواعد، بدون قانون های علمی، نحو و صرف و مانند آن، نزد خودش معنای آیه را حل کند، این می شود تفسیر به رای؛ اما طبق قواعدی که «عربی مبین» با آن قواعد استوار است این را بفهمد که تفسیر به رای نیست. این همه ارجاعاتی که در «نصوص علاجیه» [11] هست که شما به قرآن کریم مراجعه کنید، یک؛ در مسئله «شروط» آمده است که شرط نافذ است مگر شرطی که خلاف کتاب باشد، در همه موارد معلوم می شود مرجع، قرآن است. در بعضی از روایاتی که از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) است - البته آن بخش از روایات را مرحوم آخوند این جا ذکر نکردند - که شما خودتان را باید بر قرآن کریم عرضه کنید، در اصلاح نفس، تذکیه نفس، تهذیب نفس؛ این غیر از عرضه روایات متعارض بر قرآن، عرضه شروط بر قرآن است؛ فرمود خودتان را، گوهر ذاتتان را بر قرآن عرضه کنید ببینید که در مسیر هستید یا نه.

می ماند مسئله «تحریف» - که تمام حرف از این به بعد است - فرمودند: «و دعوی العلم الاجمالی یوقوع التحریف فیه»؛ [12] بعضی از اخباری ها این چنین می گویند که - معاذالله - ما می دانیم که در قرآن تحریف شده است. تحریف آن هم «ما باسقاط» که بعضی از آیات را گرفتند، «او تصحیف»؛ خود آیه را نگرفتند ولی کلمات آن را عوض کردند؛ یعنی صحیح را گرفتند - معاذالله - غلط را گذاشتند که گفتند این قول از کسی نقل نشده است. فرمایش مرحوم آخوند این است که «و دعوی العلم الاجمالی یوقوع التحریف فیه بنحو اما باسقاط او تصحیف و ان کانت غیر بعیده» بعید نیست که قرآن تحریف شده باشد! «کما یشهد به بعض الاخبار». شما این بحر الفوائد مرحوم آقا شیخ محمد حسن آشتیانی شاگرد معروف شیخ انصاری (رضوان الله تعالی علیهما) را ملاحظه بفرمایید در بحث «تحریف» او بحث مفصلی دارد که چقدر از این آیات قرآن - معاذالله - حذف شده است. می گویند مثلاً در سوره مبارکه «نساء» همین آیه اول بخش وسیعی از آن حذف شده است. [13]

ایشان (مرحوم آخوند) می فرمایند: «و ان کانت غیر بعیده کما یشهد به بعض الاخبار»؛ روایات تحریف، «و یساعده الاعتیار»؛ برای اینکه منکران ولایت در صدد این بودند که آیاتی که دلالت می کند بر ولایت اهل بیت (علیهم السلام) این را بردارند. «الا انه لا یمنع عن حجة ظواهره»؛ ولو یک مقداری مربوط به ولایت برداشته شد، اما ظاهر قرآن حجت است؛ چون آنچه که مربوط به احکام است و علمای اصول روی آن بحث می کنند، دشمن با صوم و صلات و زکات و حج و مانند اینها کاری

ندارد، نسبت به ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) کار دارد. «لا یمنع عن حجّیه ظواهر»، چرا؟ «لعدم العلم بوقوع خلل فیها بذلک اصلاً»؛ ما علم نداریم که در این آیاتی که مربوط به احکام است «آیات الاحکام» خللی وارد شده است؛ چون دشمن که مخالف صوم و صلات و مانند آن نبود، دشمن مخالف ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) بود، آنچه را که برمی‌دارد آیات ولایی است نه آیات صوم و صلات. «و لو سلّم فلا علم بوقوعه فی آیات الاحکام»؛ بر فرض هم تحریف یک راهی داشته باشد در «آیات الاحکام» که ما در «اصول» با آنها کار داریم این اتفاق می‌افتد. «و العلم بوقوعه فیها او فی غیرها من الآیات»؛ بر فرض در این آیات ولایت، مربوط به معجزه، مربوط به وحی و نبوت، اینها تحریف شده باشد ضرری ندارد. «و العلم بوقوعه فیها او فی غیرها من الآیات، غیر ضائر بحجّیه آیاتها»، چرا؟ «لعدم حجّیه ظاهر سائر الآیات»؛ آن آیاتی که مربوط به ولایت است، آسمان است، زمین است، خلقت است، درجات بهشت است، درکات جهنم است، آنها مربوط به فقه ما نیست. «و العلم الاجمالی بوقوع الخلل فی الظواهر»، این «انما یمنع عن حجّیهها اذا كانت کلّها حجّة و الا لا یکاد ینفک ظاهر عن ذلک کما لا یخفی»؛ مربوط به قصص انبیاست، مربوط به خلقت آسمان و زمین است، مربوط به درجات بهشت است، مربوط به درکات جهنم است، آنچه که مربوط به فقه ما نیست اگر خللی در آنها پیدا بشود، منافات ندارد با حجیت ظواهر «آیات الاحکام»، ما در «اصول» از آن آیات بحث می‌کنیم. «نعم لو کان الخلل المحتمل فیهِ او فی غیره بما ائصل به لاخلّ بحجّیه لعدم انعقاد ظهور له حیثین و ان انعقد له الظهور لو لا اتصاله»؛ اگر یک کلمه‌ای وصل به این باشد و جمله متصل باشد، بله وقتی که شما این کلمه استثنا را یا قرینه را یا متصل را بردارید، آن بقیه مبهم می‌شود، اما ما چنین علمی که نداریم؛ از کجا ما علم داریم این «آیات الاحکام» یک گوشه‌اش افتاده است؟! ما چنین علمی که نداریم.

بعد می‌ماند مسئله «اختلاف قرائت» که «اختلاف القراءة یمنع عن التمسک بظاهر الکتاب». فرمایش ایشان در مسئله «قرائت» این است که این قرائت مانند «یَطْهَرْنَ» و «یُطْهَرْنَ» و مانند آن، اینها که متواتر نیست، قرائت متواتر نیست؛ پس می‌شود خبر واحد. اصل کلمه قرآن بله متواتر است، به طور قطع همان طوری که وجود کعبه متواتر است برای کسی که مکه نرفته، یقین دارد کعبه‌ای هست، برای همه ما یقینی هست که اول تا آخر قرآن از لبان مطهر پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که «وَمَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» [14] از این لبان مطهر درآمده است. اما قرائات که کجا فتحه دارد؟ کجا کسره دارد؟ این اختلاف قرائات، اینها که با تواتر ثابت نشده، با خبر واحد ثابت شده است؛ ما مجازیم که این را بخوانیم در نماز؛ چون هر سوره‌ای را انسان می‌تواند بخواند به استثنای آن سوری که آیات عظیمه دارد. جواز قرائت مستلزم حجیت ظواهر در استنباطات فقیه نیست. حالا چون ما می‌توانیم این چنین این سوره را در نماز بخوانیم، پس می‌توانیم در استنباط احکام این چنین استدلال کنیم! این نمی‌شود. و اگر کسی بگوید به اینکه این اختلاف قرائات که شد نظیر دو روایت متعارض است و راه حل دارد، می‌فرماید راه حلّی ندارد.

راه حلّ روایات متعارض عرضه بر قرآن کریم است؛ اما قرائت‌های مختلف که در خود قرآن کریم است بر چه عرضه کنیم؟ اصل حجیت اماره هم بنا بر طریقیّت است نه بنا بر سببیت؛ قاعده اولی در تعارض دو طریق، تساقط است. قاعده اولی این است، ما اگر در نصوص علاجیه روایتی نداشتیم که بگوید دو خبر متعارض هر دو را بر قرآن عرضه کنید، می‌گفتیم قاعده اولی تساقط است «اذا تعارضتا تساقطا» و به اصل عملی مراجعه می‌کردیم. نعم! اگر حجیت اماره از باب سببیت باشد در تعارض، مرجع، تخییر است «احد السببین» را می‌گیرند؛ ولی ما که چنین حرفی نمی‌زنیم. اصل حجیت اماره، طریقیّت است. وقتی دو طریق معارض‌اند مثلاً یک مسافری سؤال می‌کند فلان مقصد کجاست؟ یکی به طرف شرق نشان می‌دهد و یکی به طرف غرب، بنای عقلا در این گونه از موارد این است که او

صبر می‌کند تا یک راه حل پیدا کند، نمی‌گوید «احدهما» را می‌گیرم! اصل اولی در تعارض امارتین سقوط است. اگر کسی مبنای او در اماره سببیت باشد نه طریقیّت، او قائل به تخییر است؛ ولی ما که چنین حرفی نمی‌زنیم. در روایت‌های متعارض، مرجع می‌شود قرآن؛ اما در قرائت‌های متعارض قرآن ما به چه مراجعه کنیم؟! می‌شود تساقط، جا برای رجوع نیست. پس در این‌گونه از موارد ما نمی‌توانیم به ظاهر قرآن مراجعه کنیم، ولی در سایر موارد می‌شود.

پس اگر - معاذالله - تحریف باشد که بعید نیست، یک؛ اعتبار، مساعد است، دو؛ ولی آنهایی که داعی بر تحریف داشتند آیات ولایی را تحریف کردند، آیات صوم و صلات را تحریف نکردند. این خلاصه فرمایش مرحوم آخوند است.

اما و صد اما! اگر - معاذالله - یک آیه از این شش هزار واندی تحریف شده باشد، کل قرآن زیر سؤال می‌رود؛ چون قرآن خودش تحدی کرده است، فرمود معجزه من این است که اول تا آخر یکسان است. حالا فرمایش مرحوم آشتیانی که آدم نگران می‌شود که چگونه یک فقیهی چنین حرفی می‌زند؟! این همه آیات را برداشتند وجود مبارک حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) تکان نخورد و حرف نزد! یک «واو» را آن هم در «شام»، که «واو» ﴿وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ﴾ [15] را معاویه دستور داد در جلسات قرائت قرآن این «واو» را نخوانند؛ در مدینه که چنین کاری ممکن نبود. آن روزها اباذر (رضوان الله تعالی علیه) در همان منطقه‌های دوردست تبعید بود. اباذر (رضوان الله تعالی علیه) باخبر شد که در جلسات قرائت قرآن، دربار اموی دستور داد «واو» ﴿وَالَّذِينَ﴾ را نخوانند، او شمشیر کشید در خیابان گفت یا مرگ یا «واو»! «لاضعن سیفی علی عاتقی حتی توضع الواو فی مکانها»؛ مردم دیدند او می‌گوید من شمشیر را از دوش خود پایین نمی‌آورم مگر اینکه این «واو» سر جایش باشد. اینکه می‌گویند یک «واو» کم نشد، یک «واو» کم نشد، از این جاست. گفتند اباذر چه می‌گویی؟ «واو» را باید سر جایش بگذارید چیست؟ گفت در جلسات خصوصی اموی این «واو» ﴿وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ﴾ که در سوره مبارکه «توبه» است، این را گفتند بردارید، چرا؟ برای اینکه اگر این «واو» باشد این «واو»، «واو استینافیه» است؛ پیام این آیه این است که اکتناز، ثروت‌اندوزی حرام است «بالقول المطلق»؛ می‌خواهی یهودی باش می‌خواهی مسلمان باش. ﴿وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ الْغَشَّ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبِئْسَ لَهُمْ بَعْدَآلَمٌ﴾، این «واو» واو استینافیه است. می‌خواهید مسلمان باشید در کشور اسلامی زندگی کنید، حالا کافر هستی باش، مسئله «کفر» را ما در جهنم رسیدگی می‌کنیم؛ ولی در دنیا جای سرمایه و زراندوزی نیست. [16] [17] ﴿وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ الْغَشَّ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبِئْسَ لَهُمْ بَعْدَآلَمٌ \* يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْنَا﴾ همین‌ها را داغ می‌کنند. همان‌طوری که خود ظالم هیزم جهنم است نفرمود ما از جنگل هیزم می‌آوریم؛ حالا خدا نکند ما برویم و ببینیم که چه خبر است، حالا ممکن است از جای دیگر هم هیزم بیاورند، ما چه می‌دانیم؟! ولی «این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید». [18] فرمود هیزم این جهنم خود ظالمین‌اند: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾. [19] سرخ می‌کنند گداخته می‌کنند و به پهلوی و پیشانی می‌زنند، چه چیزی را؟ همین اسکناس را، همین طلا و نقره را، همین اسکناس می‌شود اسکناس نسوز. جهنم یک جایی است که با آتش درخت رشد می‌کند: ﴿إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾، [20] خدا نکند آدم برود ببیند! فرمود این آتش کار آب را می‌کند، شما درخت می‌خواهید که رشد بکند حالا چکار دارید که با آب باشد یا با آتش؟! ﴿إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾. این آیه سوره مبارکه «توبه» فرمود در کشوری که داری زندگی می‌کنید زراندوزی حرام است. اموی به این فکر افتادند که این «واو» را بردارند، این «الذین» را بیان احبار و رهبان قرار بدهند که در آیه قبل است، احبار و رهبان چنین‌اند چنین‌اند،



«الذین». این «واو» را که بردارند این «الذین» درباره احبار و رهبان یهود و مسیحی هاست و کاری با مسلمان‌ها ندارد، مسلمان‌ها هر اندازه که بخواهند زراندوزی کنند می‌توانند، این نقشه اموی بود و این را اباذر فهمید، فرمود تا این «واو» سر جایش نباشد من این شمشیر را از روی دوشم برنمی‌دارم. «لَا اَضَعُ السِّيفَ مِنْ عَاتِقِي». این کار اباذر بود، آن وقت این همه آیات را برمی‌دارند حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) تکان نمی‌خورد؟! اصلاً گفتن ندارد، چه رسد به اینکه آدم این حرف را قبول کند. یک وقتی خواستند بعد از دفن شبانه وجود مبارک صدیقه کبری (سلام‌الله‌علیها) بروند مثلاً بعضی از قبرها را نبش کنند تا نماز بخوانند و عوام‌فریبی کنند، حضرت شمشیر کشید و فرمود: «أَمَّا حَقِّي فَقَدْ تَرَكْتُهُ مَخَافَةَ أَنْ يَزْنِيَ النَّاسُ عَنْ دِينِهِمْ وَأَمَّا قَبْرِ فَايَلُمَةُ فَوَ الَّذِي نَفْسٌ عَلَيَّ بِئْسَ»؛ [21] قَسَمُ بِهِ ذَاتُ كَسَى كَيْهَ جَانِمٍ بِهَ دَسْتِ اَوْسْتِ، كَمْتَرِينَ كَلَنَگَ بِهَ يَكِي از این قبرها بخورد زمین را از خونتان رنگین می‌کنم! من همان علی هستم. آنها دلشان می‌خواست که مثلاً قبر را اهانند و نبش کنند تا معلوم شود کدام قبر است؛ وقتی آن علی همان علی میدان، آن شمشیر را کشید و آن حرف را زد، همه رفتند کنار. فرمود: «وَأَمَّا قَبْرِ فَايَلُمَةُ فَوَ الَّذِي نَفْسٌ عَلَيَّ بِئْسَ»؛ زمین را از خونتان رنگین می‌کنم. این حق من نیست که حالا من بخواهم ساکت باشم. این همه آیات قرآن را گرفتند او تکان نخورد؟! حالا با صرف نظر از همه این حرف‌ها؛ چون خود قرآن مهجور است - آخوند یک مرد بزرگی است می‌دانید که همه ما در کنار سفره علم او نشستیم، او شیخ مشایخ همه ماست -

اگر - معاذالله - یک آیه از قرآن کم شده باشد، تمام قرآن سقوط کرده است، چرا؟ چون خود قرآن در سوره مبارکه «نساء» آیه 82 تحدی دارد. تحدی؛ یعنی دلیل اینکه من کلام خدا هستم این است که 23 سال در صلح و جنگ، در سلامت و مرض، در آوارگی و وطن، در حزن و نشاط، یکسان حرف زدم. اگر این کلام، کلام غیر خدا باشد، باید با هم اختلاف داشته باشند به صورت یک قیاس استثنایی. «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا»؛ [23] با آن جا که دندان می‌شکنند و حمزه را شهید می‌کنند و جگر می‌درند یک گونه حرف می‌زنیم. آن طوری که فتح مکه بود، با آن طوری که شکست جنگ احد بود فرمود ما یک گونه حرف می‌زنیم. این کلام فقط کلام خداست. اگر - معاذالله - چند آیه گرفته شده باشد، همه ملحدان می‌گویند که مثلاً آن پنج آیه را بیاورید ما با اینها بسنجیم ببینیم مختلف‌اند یا نه؟ ما که نداریم، شما می‌گویید بسنجید، ما چه چیزی را بسنجیم؟ یک بخشی را در مشیت خود گرفتید، گفتید با هم بسنجید اگر با هم اختلاف دارند کلام خدا نیست، ما یک قسمت از آیات را نداریم تا با آنها بسنجیم ببینیم اختلاف دارند یا اختلاف ندارند! این اولین حرف بدیهی دو دوتا چهارتا است. این آخوند این حرف را می‌زند! ادعای قرآن در آیه 82 سوره مبارکه «توبه» تحدی است، می‌گوید اگر این کلام غیر خدا بود با هم اختلاف داشتند، شما با هم بسنجید ببینید اختلاف ندارند. ما بقیه را از دست دادیم، چه چیزی را به چه چیزی بسنجیم؟! شما که می‌گویید چندتا سوره یا چندتا آیه مربوط به اهل بیت است، این را گرفتند. آدم خجالت می‌کشد که بحر الفوائد آشتیانی را بخواند! ذیل آیه همان اول سوره مبارکه «نساء». یک «الف» اگر - معاذالله - از قرآن کم شده باشد، مخالف می‌گوید این «الف» به این معناست، مقصور به این معناست، ممدود به این معناست، این آیه با هم مختلف‌اند. ما که نداریم با هم بسنجیم، وقتی نداریم چه را با چه بسنجیم؟! این می‌شود «اصول»! می‌گوید منافاتی با حجیت ندارد، اصلاً قرآن نمی‌گذارد بماند تا بگوییم حجت است یا حجت نیست! کدام اعتبار مساعد است؟! حجت است یا حجت نیست!

این کتاب شریف تمام نهج البلاغه یک خطبه‌ای نورانی خیلی مفصل هست که حضرت دستور می‌دهد این خطبه را هر هفته در نماز جمعه بخوانید که چرا من ساکت شدم؟ خطبه مفصلی هست که این - متأسفانه - در نهج البلاغه نیست؛ البته اگر سید رضی (رضوان الله تعالی علیه) این‌گونه از خطبه‌ها را می‌آورد دیگر نهج البلاغه، نهج البلاغه نبود؛ چون نهج البلاغه هشتاد درصد آن به وسیله همین سنّی‌ها شرح شده است. کاری که سید رضی کرده آن حرف‌های آتشین حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) که خفه می‌کرد مخالفین را، آنها را نقل نکرد، اگر آنها را نقل می‌کرد که نهج البلاغه، نهج البلاغه فعلی نبود. تقریباً هشتاد درصد شروح نهج البلاغه، آن شروح قوی، برای همین سنّی‌هاست. «ابن ابی الحدید» می‌گوید من فکر نمی‌کردم کمتر از چهارده سال حل شود، ولی خدا را شکر می‌کند که بعد از ده سال شبانه‌روز توانستم نهج البلاغه را شرح کنم. [24] [25] این «قطب راوندی» از فقهای نام‌آور ما امامیه است، او هم نهج البلاغه را شرح کرده است، قدم به قدم «ابن ابی الحدید» دارد اشکال می‌کند، اشکال ادبی، اشکال تاریخی، اشکال علمی. شرح نهج البلاغه «قطب راوندی» کجا، شرح نهج البلاغه «ابن ابی الحدید» کجا! او از علمای بزرگ شیعه است و قبل از «ابن ابی الحدید» هم هست.

آن خطبه‌ای که حضرت فرمود هر هفته در نماز جمعه بخوانید، این است فرمود این علی همان علی میدان جنگ است؛ منتها دستم الآن خالی است. من اگر عموم «حمزه» و برادر «جعفر» بود قیام می‌کردم؛ منتها یک عمویی دارم به نام «عباس»، یک عمویی دارم به نام «عقیل»، اینها «حدیث العهد بالاسلام» هستند، اینها که «جعفر» و «حمزه» نمی‌شوند. این‌طور نبود که دست مرا ببندند من حرف نزنم. من اگر این دو نفر را می‌داشتم قیام می‌کردم. شما این را در همین کتاب شریف تمام نهج البلاغه بخوانید که حضرت می‌فرماید که در تمام نمازهای جمعه هر هفته به مردم بگویید که من ساکت بشو نیستم؛ منتها دستم بسته است. اگر عموم «حمزه» بود، اگر برادر «جعفر» بود حتماً قیام می‌کردم؛ منتها این دوتا عموها یعنی «عقیل» و «عباس»، اینها «حدیث العهد بالاسلام» هستند، اینها که نمی‌توانند مبارز باشد «بلغ ما بلغ».

غرض این است که اگر - معاذالله - یک بخشی از آیات گرفته شود هیچ دلیلی ما نداریم بر این عصمت قرآن. آیه 82 تحدّی می‌کند می‌گوید: «وَلَوْ كَانُ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ»، این مقدم؛ «لَوْجُذُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»؛ این تالی، «لَكِنَّ التَّالِيَّ بَاطِلٌ، فَالْمَقْدَمُ مِثْلُهُ». مستشکل می‌گوید به اینکه ما تلازم مقدم و تالی را قبول نداریم. قرآن «من عند الله» است؛ اما ما کجا را با کجا بسنجیم؟! آنکه نیست را با هست بسنجیم؟! این می‌شود کفایه! این با فشار قرآن را از حوزه بیرون کردن است، این چه در می‌آید؟! حالا اگر چنانچه اختلاف قرائت شد و اگر اختلاف قرائت جایز است مگر - معاذالله - اینها پیش خودشان می‌گویند اختلاف قرائت جایز است؟ اینها را ما قبول کردیم، عدل قرآن‌اند، «الا و لابد» به وجود مبارک پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌رسد و از راه پیغمبر به ذات اقدس الهی می‌رسد؛ یعنی این کلمه را که من نازل کردم، شما مجازید هر دو را بخوانید؛ آن وقت هر دوی آن می‌شود حجت. آن وقت این متعارضات قرآن را با محکّمات قرآن ما می‌سنجیم.

بنابراین هرگز گوشه‌ای از قرآن تغییر پیدا نکرد و هرگز اعتباری مساعد با تحریف قرآن نیست، این صدر و ساقه‌اش «مما لاریب فیه» است؛ حالا این‌جا جای آن حرف است «وَلَوْ كَانُ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» هست، «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» [26] این هست، «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»، [27] این‌جا جای آن حرف‌هاست، فرمود ما خودمان حفظ می‌کنیم. همین



روایاتی که شما می‌گویید «ورد بالاخبار»، همین‌ها را باید بر قرآن عرضه کنید و همین روایات را اگر بر قرآن کریم عرضه کنید می‌بینید مخالف قرآن است؛ چون خود قرآن می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ ما نازل کردیم ما حفظش می‌کنیم. اگر خود همین روایات تحریف بر قرآن عرض شود، اینها مخالف تحریف است. بنابراین آنچه را که ذات اقدس الهی فرمود در قلب مطهر پیغمبر و کسانی که عدل قرآن کریم‌اند ثابت است منتها به نورانیت پیغمبر و به وساطت پیغمبر، یک؛ و همه آنها از لبان مطهر حضرت درآمده، دو.

دو اصل کلی را خود قرآن کریم تبیین کرد: یکی موجب کلیه و یکی سالبه کلیه. سالبه کلیه یعنی: «وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَرِيبٍ»؛ یعنی هیچ چیزی نیست که او کتمان کرده باشد، ممکن نیست چیزی را او ضنّت بورزد و کتمان کند و نگوید، این نیست. یکی هم موجب کلیه است اینکه هر چه او می‌گوید قرآن کریم است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ تمام آنچه از لبان مطهر حضرت در آمده است قرآن است و هیچ چیزی نیست که خدا فرموده باشد و او کتمان کرده باشد.

- 
- [1] [المهذب، القاضي ابن البراج، ج 2، ص 240.](#)
  - [2] [كفاية الأصول، الآخوند الشيخ محمد كاظم الخراساني، ج 1، ص 281-285.](#)
  - [3] [حجرات/سوره 49، آیه 6.](#)
  - [4] [«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ».](#)
  - [5] [توبه/سوره 9، آیه 122.](#)
  - [6] [«فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ».](#)
  - [7] [زخرف/سوره 43، آیه 3.](#)
  - [8] [زخرف/سوره 43، آیه 3 و 4.](#)
  - [9] [آل عمران/سوره 3، آیه 103.](#)
  - [10] [نمل/سوره 27، آیه 6.](#)
  - [11] [الكافي - ط الاسلاميه، الشيخ الكليني، ج 1، ص 69.](#)
  - [12] [كفاية الأصول، الآخوند الشيخ محمد كاظم الخراساني، ج 1، ص 285.](#)
  - [13] [بحر الفوائد في شرح الفرائد \(طبع جديد\)، ميرزا حسن الآشتياني، ج 2، ص 22.](#)
  - [14] [نجم/سوره 53، آیه 3 و 4.](#)
  - [15] [توبه/سوره 9، آیه 34.](#)
  - [16] [تفسير الكاشف، محمدجواد المغنیه، ج 4، ص 36.](#)
  - [17] [«لتلحقن الواو، او لاضعن سيفي على عاتقي فالحقوها».](#)
  - [18] [اشعار منتسب به حافظ، شماره 11.](#)
  - [19] [جن/سوره 72، آیه 15.](#)
  - [20] [صافات/سوره 37، آیه 64.](#)

- [21] [دلائل الإمامة، محمد بن جرير الطبري الشيعي، ج 1، ص 137.](#)
- [22] [نساء/سوره 4، آيه 82.](#)
- [23] [فتح/سوره 48، آيه 1.](#)
- [24] [شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد، ج 20، ص 349.](#)
- [25] [«و ما كان في الظن و التقدير ان الفراغ منه يقع في اقل من عشر سنين».](#)
- [26] [حجر/سوره 15، آيه 9.](#)
- [27] [فصلت/سوره 41، آيه 2.](#)